



## تحولات جمعیتی ایران در نیمه اول قرن هفتم و تکوین منصب ایلخانی

عبدالرسول خیراندیش

آنچه که بیش از هر چیز مهاجم مغولان به ایران را در خاطره‌ها زنده نگه داشته، کشتار گستردهٔ مردمان شهرها و روستاهاست. هنگامی که چنگیزخان در سال ۶۱۹ ه. ق. تصمیم به بازگشت به مغولستان گرفت، سراسر ماوراءالنهر دستخوش تاراج و کشتار، و پادگانهای مغولی و حکمرانان منصوب مغولان نیز بر آنجا حاکم شده بودند. ماوراءالنهر که جزئی از امپراتوری مغول شده بود، به زودی خصوصیات سرزمین دلخواه مغولان را یافت. طبقه نظامیان ترک خوارزمی از میان رفته، و باشاقان مغول اداره شهرهایی را که از بقایای جمعیت شهرهای نابود شده بخارا، سمرقند، ترمذ و غیره تشکیل شده بود، در دست داشتند. آن دسته از مسلمانانی که به مغولان پیوسته بودند، مانند محمود یلواج، حبش عمید در بازگرداندن اوضاع به حالت عادی نقش بسیار مهمی را ایفا کردند. ماوراءالنهر که جزو الوس اربعه به حساب نیامده و مستقیماً زیر

نظر قآن اداره می‌شد<sup>(۱)</sup>. از آن پس قرار بود مردمان این منطقه با پرداخت مالیات، تأمین کننده درآمد برای خزانه امپراتوری مغول باشند. شورش تارابی در سال ۶۳۷ هـ. ق. در بخارا، کثرت مردمی که به او پیوستند و گذشت غیرمنتظره‌ای که مغولان در این مورد از خود نشان دادند<sup>(۲)</sup>، بیانگر تحوّل دیدگاه امپراتوری مغول در مورد نواحی مفتوحه بود.

در حالی که ماوراءالنهر بتدریج به وضع عادی باز می‌گشت، خراسان همچنان طریق ویرانی و انهدام را می‌سپرد. چنگیزخان تا اواخر سال ۶۲۱ هـ. ق. از ایران رفت. تا همین زمان تهاجمهای مغولان به خراسان و نواحی ری تا همدان ادامه یافت. شدت کشتار و ویرانی خراسان به مراتب بیشتر از ماوراءالنهر بود. شهرهای بلخ، مرو، نیشابور و هرات یعنی بخشهای چهارگانه خراسان، به علاوه بسیاری از شهرهای دیگر به طور کلی نابود شدند. کمتر جایی از خراسان را می‌شد سراغ گرفت که از حمله مغولان در امان مانده باشد. آنان به منظور محفوظ نگهداشتن قلمرو خود در ماوراءالنهر که مرز آن جیحون بود، خراسان را مبدل به سرزمینی ویران و خالی از سکنه ساخته بودند. چنانکه مسافری که از آن سرزمین عبور

می‌کرد، تا مدتها به شهر و روستایی آباد نمی‌رسید. نسوی، منشی جلال‌الدین خوارزمشاه نقل می‌کند که در سال ۶۲۷ هـ. ق. در نظر داشته است گوسفندانی را نذر خانقاه خود سازد. چون به دلیل غارتگری مغولان، در خراسان گله و رمه‌ای باقی نمانده بود، لذا از اسماعیلیان

۱. دیوید مورگان، مغولها، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز ۱۳۷۱، ص ۱۲۸.

۲. علاءالدین عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشا، ج ۱، تصحیح محمد قزوینی، تهران،

انتشارات بامداد و ارغوان، ص ۸۴ به بعد.

الموت تقاضای فروش گوسفند کرده است<sup>(۱)</sup>. سیفی هروی، مؤلف تاریخنامه هرات، شرح تکان دهنده‌ای از خالی شدن خراسان از مردمان و ویرانی خانه‌ها و مزارع آن ارائه کرده است. او می‌نویسد: «از بلخ تا دامغان امکان اقامت نبود و در این نواحی مردم تا یکسال پیوسته گوشت آدمی و سگ و گربه می‌خوردند»<sup>(۲)</sup>. به نوشته جوینی: «هر کجا که صد هزار خلق بود بی مبالغت حد کس نماند»<sup>(۳)</sup>.

تا سال ۶۱۸ هـ. ق. که مقاومت خوارزمشاهیان در برابر مغولان به طور قطع با شکست مواجه شد، بقایای نیروهای خوارزمی به نواحی مرکزی ایران عقب نشست. حملات مغولان تا سال ۶۱۲ هـ. ق. تا نواحی ری و همدان و شهرهای مجاور آنها در واقع به منظور ویرانه نگهداشتن ایران و بی‌سر و سامان ساختن آخرین مناطق متصرفی خوارزمشاهیان بود. از رهگذر این تهاجمها، شهرهایی که در مسیر عمومی خراسان به عراق عرب قرار داشتند، و نیز منطقه آذربایجان متحمل خسارات و تلفات بسیاری شدند. به طوری که نجم‌الدین رازی، مؤلف مرصادالعباد نقل می‌کند که در ری حدود پانصد هزار تن جان خود را از دست دادند<sup>(۴)</sup>.

۱. نورالدین محمد منشی نسوی، سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی، ترجمه محمد علی

ناصر، چاپ دوم، تهران، انتشارات سعدی، ۱۳۶۶، ص ۸۷.

۲. سیف‌بن محمد بن یعقوب هروی، تاریخ نامه هرات، به تصحیح محمد زبیر الصدیقی،

کلکته، مطبع بینست مشن، ۱۳۶۲ هـ. ق. / ۱۹۴۳ م.، ص ۸۷.

۳. جوینی، پیشین، ص ۷.

۴. نجم‌الدین ابوبکر بن محمد شاهاورین انوشروان رازی، معروف به نجم‌دایه،

مرصادالعباد، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲، ص ۱۷.

نگرانی مغولان از تشکل مجدد نیروهای خوارزمی، موجب شده بود تا به هر قیمتی که شده سران سلسله خوارزمشاهی را تحت تعقیب قرار دهند و از سپاهیانسان کسی را زنده نگذارند. تلاش مستمر جبهه نوین و سبتای بهادر برای دست یافتن بر سلطان محمد خوارزمشاه، سپس غافلگیری و قتل رکن‌الدین غورسانجی، یورش همه جانبه به جلال‌الدین در ساحل سند، و کشتار شدید ترکان قنقلی که نیروی اصلی خوارزمشاهیان را تشکیل می‌دادند، همه نمونه‌هایی از این سیاست مغولان به شمار می‌آید. صرف‌نظر از خوارزمیانی که در میدانهای نبرد نابود شدند، در سمرقند سی هزار<sup>(۱)</sup> و در هرات دوازده هزار<sup>(۲)</sup> تن از ترکان قنقلی با وجود آنکه تسلیم مغولان شده بودند، به قتل رسیدند. افسانه کشتن مردم توسط مغولان که بدون مقاومت انجام می‌شد، از همین کشتار خوارزمیان ناشی شده است. به هر حال، غرض آنکه مغولان نیروی نظامی خوارزمشاهیان را تا سرحد توان نابود می‌ساختند. مردمان شهرها و روستاها را نیز که مقاومت می‌کردند، کشتار کرده یا به نواحی دیگری مانند ترکستان و مغولستان برای انجام خدمات گوناگون منتقل می‌ساختند. حال اگر مهاجرت مردمان از خراسان به نواحی دیگری چون قهستان و عراق عجم و حتی تا روم بدان افزوده شود، و اقدامات ویرانگرانه فرزندان سلطان محمد خوارزمشاه در عراق عجم و آذربایجان نیز مدنظر قرار گیرد، تصویر وحشتناک خالی شدن نواحی وسیعی از ایران از جمعیت را می‌توان تصور کرد. چنان که گفته شد، بیش از همه خراسان چنین فاجعه‌ای را به چشم دیده و نواحی عراق عجم و پس از آن آذربایجان نیز

۱. جوینی، پیشین، ص ۹۵.

۲. هروی، پیشین، ص ۶۹.

ناظر چنین وضعی بودند.

در دور جدید تهاجمهای مغولان که منتهی به پایان مقاومت جلال‌الدین خوارزمشاه در سال ۶۲۸ ه. ق. گردید، بقایای نیروهای خوارزمی از ایران خارج شدند و به خدمت سلاجقه روم یا ملوک ایوبی شام در آمدند<sup>(۱)</sup>. بدین ترتیب همان‌گونه که دولت مرکزی (خوارزمشاهی) از میان رفت، طبقه نظامی ایران که از مدتها قبل مرکب از لشکریان ترک بود، نیز از صحنه خارج شد. در چنین شرایطی نیروهای حکام محلی فارس، کرمان، یزد، طبرستان و ... را که تا حدود زیادی متکی به پیاده نظام بودند، در مقایسه با سواره نظام مغولان نمی‌توان چندان با اهمیت تلقی کرد.

### اعزام لشکرهاي «تما» به ایران

پس از بازگشت چنگیزخان به مغولستان، تنها نیرویی که مغولان در این سوی جیحون یعنی در خراسان باقی گذاشتند، پادگان بادغیس بود. بادغیس ناحیه‌ای در نزدیکی هرات بود و مغولان با استقرار نیرویی از نوع لشکر «تما» در نظر داشتند از شکل‌گیری هر نیروی دیگری در خراسان جلوگیری کنند. «تما» لشکری بود متشکل از تعداد معینی نیرو که از تمامی لشکرهاي مغول جدا و تشکیل شد. «لشکر تما» که زیر نظر قان انجام وظیفه می‌نمود، برای حراست از مرزهای امپراتوری و کسب

۱. ناصرالملله والدین یحیی بن محمد بن علی الجعفری معروف به ابن بی‌بی، مختصر

سلجوقنامه، به اهتمام م. هوتسما، لیدن، بی‌تا، ۱۹۰۲ م. ص ۲۳۱.

فتوحات جدید به کار گرفته می‌شد. (۱)

از آنجا که «لشکر تما» با جمع آوردن نیروهای منتخب از سراسر امپراتوری به وجود می‌آمد، به آسانی می‌توان به تنوع آن از نظر وابستگی به قبایل متعدد پی برد. چنگیزخان بنیانگذار امپراتوری مغول، تمامی قبایل ترک و مغول را در سازمان نظامی جدید و در واحدهای دهه، صده، هزاره، ده‌هزاره و در قالب اولوس اربعه، تقسیم کرده بود. در نتیجه، هر «لشکر تما» عملاً از اکثر قبایل، نیروهایی را در خود داشت. براساس محاسبه رنه گروسه، تعداد لشکریان مغول در سال ۶۲۴ ه.ق. ۱۲۲۷م. یعنی آخرین سال حیات چنگیزخان، ۱۲۹۰۰۰ نفر بوده و او آنها را به شرح زیر میان فرزندان و خویشان خود تقسیم کرد. (۲)

اولوس تولوی، ۱۰۱۰۰۰ نفر

اولوس اکتای، ۴۰۰۰ نفر

اولوس جغتای، ۴۰۰۰ نفر

اولوس جوچی، ۴۰۰۰ نفر

سهم تموجه برادر کوچکتر چنگیز، ۵۰۰۰ نفر

سهم قاچيون پسر برادر چنگیز، ۳۰۰۰ نفر

سهم جوچی قسار برادر چنگیز، ۱۰۰۰ نفر

۱. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، به تصحیح علیزاده، رومانکویچ و خدافورت،

مسکو، اداره دانش، ۱۹۶۵، ص ۱۱۲.

۲. رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ سوم، تهران،

انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۴۱۹.

سهم خانواده مادر چنگیز، ۳۰۰۰ نفر\*

بدین ترتیب، تنوع فراوان «لشکر تما» از لحاظ وابستگیهای قبایلی محرز و مسلم است و کمترلشکری از مغولان را می‌توان یافت که به طور خالص از یک قبیله باشد. مغولان از سال ۶۲۱ ه.ق. که چنگیزخان ایران را ترک کرد در چهار نوبت اقدام به تشکیل لشکر «تما» برای ایران کرده‌اند.

نخستین «لشکر تما» در سال ۶۲۱ ه.ق. تشکیل شده است. چنان که گفته شد، این لشکر در بادغیس مستقر شد و وظیفه داشت از مرزهای امپراتوری مغول در خراسان محافظت کند. لشکر بادغیس در فاصله سالهای ۶۲۱ تا ۶۲۸ ه.ق. حملات غارتگرانه‌ای به نواحی مختلف خراسان انجام داد و مانع آبادانی مجدد آن شد. مغولانی که در جنگ ۶۲۴ ه.ق. بر در اصفهان با جلال‌الدین خوارزمشاه روبرو شدند، از این لشکر بوده‌اند. قسمتی از لشکریان مغول که از سال ۶۲۸ ه.ق. فتح مجدد خراسان و سیستان و لشکرکشی به نواحی مرکزی و غربی ایران را انجام داده‌اند، از «تما»ی بادغیس تشکیل شده بود. «تما»ی بادغیس به «قراوناس» نیز موسوم بوده است. (۱)

دومین «لشکر تما» در سال ۶۲۸ ه.ق. و با اعزام جورماغون به ایران تشکیل شد. جورماغون مأموریت داشت به مقاومت جلال‌الدین خوارزمشاه خاتمه دهد. تعداد لشکریان او را به تفاوت از بیست هزار تا

\* جمع شمار آمار فوق که از اثر گروسه گرفته شده است، ۱۲۵ هزار نفر می‌گردد.

۱. رشیدالدین، پیشین، صص ۲۹۸، ۴۵۷-۴۵۶.

پنجاه هزار نوشته‌اند. نسوی تعداد آنها را بیست هزار<sup>(۱)</sup>، جوینی سی هزار<sup>(۲)</sup>، رشیدالدین چهل هزار<sup>(۳)</sup>، و جوزجانی پنجاه هزار<sup>(۴)</sup> نفر گزارش کرده‌اند. رشیدالدین متذکر می‌شود که یک تومان (ده هزار نفر) از این لشکر، از قوم «بیسوت» بوده که بایچوریاست آنها را برعهده داشت. یک<sup>(۵)</sup> تومان دیگر را نیز ملک‌شاه اداره می‌کرد که مرکب از ایغورها، قارلق‌ها، ترکان کاشغری و کوچای بوده‌اند<sup>(۶)</sup>. براساس گزارش سیفی هروی به جز «تمای» جورماغون، «لشکر تما»ی دیگری نیز به دستور اوکتای تشکیل شد که از الوس اربعه نمایندگان در آن حضور داشته‌اند<sup>(۷)</sup>.

سومین «لشکر تما» در زمان گیوک خان، به فرماندهی ایلچیکدای تشکیل شد. در این زمان جرماغون فرمانده «تما»ی ایران بیمار و بستری و بایچونویان اداره امور را در دست داشت. گیوک پس از جلوس بر مسند قآنی، تغییراتی در مناصب و مقامات امپراتوری مغول به وجود آورد و از جمله، ایلچیکدای را به فرماندهی «تما»ی ایران که این زمان در آذربایجان مستقر بود، منصوب کرد. به دستور گیوک از هر یک از اولوس اربعه از هر ده نفر مرد، دو نفر در اختیار ایلچیکدای قرار گرفت. لشکریان مغول

مستقر در ایران نیز موظف به پیوستن به او شدند<sup>(۱)</sup>. از آنجا که تا این زمان تعدادی از ولایات ایرانی تابع مغول شده، و موظف بودند برای مغولان خدمات لشکری انجام دهند، از این رو نیروهایی که در منابع از آنها به نام «تازیک» یاد شده است، جزو نیروی نظامی مغولان درآمدند.

چهارمین «لشکر تما» با اعزام هلاکو خان به ایران تشکیل شد. به فرمان منگو از لشکرها مغول از هر ده نفر، دو نفر در اختیار هلاکو گذاشته شدند. این علاوه بر سپاهی بود که تعلق به خودوی داشت. ابوالغازی ارتش هلاکو را معادل یک پنجم کل ارتش مغول دانسته و به تفصیل سرداران و لشکریانی را که از اولوس اربعه به او پیوسته بودند، ذکر می‌کند<sup>(۲)</sup>. به دستور منگو، لشکریان بایچو و جرماغون و طایر بهادر نیز که پیش از این به صورت «ارتش تما» تشکیل شده بودند، در اختیار هلاکو قرار گرفتند<sup>(۳)</sup>. جوینی «تمای هلاکو» را مرکب از لشکرهای شرقی و غربی امپراتوری مغول<sup>(۴)</sup> می‌داند.

#### استقرار قبایل مغول در ایران

بدین ترتیب با تشکیل «لشکر تما» در چهار نوبت و اعزام آن به ایران،

۱. جوینی، پیشین، ج ۲، صص ۲۱۲ - ۲۱۱.

2. Abul Ghazi Bahador Khan, *shajarat ul atrak*, By col Miles, London, Allen and Co, 1888, P.213.

۳. رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ*، ج ۲، به کوشش بهمن کریمی، چاپ سوم، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۷، صص ۶۸۶ - ۶۸۵.

۴. جوینی، پیشین، ص ۹۰.

۱. نسوی، پیشین ص ۲۰۰.

۲. جوینی، پیشین، ص ۱۴۸.

۳. رشیدالدین، پیشین، صص ۱۵۱ - ۱۵۰.

۴. منتهج‌الدین سراج جوزجانی، *طبقات ناصری*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۵۸.

۵. رشیدالدین، پیشین، ص ۱۵۱.

۷. هروی، پیشین، ص ۱۷۴.

۶. همان، ص ۱۵۵.

تعداد زیادی از قبایل مغول در نواحی مختلف این سرزمین ساکن شدند. پس از بادغیس که نخستین مرکز استقرار مغولان بود، طوس تبدیل به مرکزی برای سرکوب بقایای هواداران جلال‌الدین در خراسان شد. در نواحی ری و کاشان<sup>(۱)</sup> نیز مغولان با استقرار نیروهایی، کار مطیع ساختن کرمان و فارس و نیز تصرف اصفهان را انجام دادند.

لشکرگاه مهم دیگر مغولان، دشت مغان<sup>(۲)</sup> بود. علفزارهای وسیع و برخوردار از آب و هوای معتدل در زمستان، آنجا را مبدل به اردوگاه ارزشمندی ساخته بود. از دشت مغان، نیروهای مغول عملیات در گرجستان، ارمنستان، آناتولی تا شمال غرب عراق را انجام می‌دادند. مغولان از آغاز دهه ۶۳۰ ه.ق. در مغان مستقر شده بودند و تا اواخر همین دهه در صدد برآمدن مواضع قشلاق و بیلاق در ایران و آذربایجان و آناتولی تشکیل دهند<sup>(۳)</sup>. این نشان می‌دهد که حضور مغولان را نمی‌توان فقط یک لشکرکشی به شمار آورد. آنان از این پس با خانواده و احشام خویش در ایران حضور داشتند.<sup>(۴)</sup>

برای تشکیل زندگی جدید ایلات مغول در ایران، آنان نیازمند مراتع بیلاقی و قشلاقی بودند و نواحی شمال غربی ایران به دلیل داشتن مراتع فراوان و هوای خنکتر برای آنان بسیار مناسب و مساعد بوده است. بتدریج، نیروی نظامی ترک در ایران از میان رفته بود. این نیروی نظامی ترک که از زمان سلجوقیان و سپس خوارزمشاهیان و اتابکان در نواحی

۱. جوزجانی پیشین، ص ۱۵۸.

۲. ابن بی‌بی، پیشین، صص ۱۶۱ - ۱۹۱ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۴۵.

۳. همان، ص ۲۸۵.

۴. همان، ص ۲۸۴.

مختلف ایران مستقر شده بود، به صورت سپاهیان مزد بگیر و ساکن در شهرها و پادگانها در آمده بودند. تعداد قبایل ترک کوچ رو چندان زیاد نبود، و تنها در موارد معدودی از ترکان ایوایی که ساکن در نواحی ما بین همدان تا بغداد و دیار بکر بوده‌اند، و نیز از تراکمه در جنوب شرقی فارس گزارشهایی در دست است<sup>(۱)</sup>. اکنون با درهم شکستن طبقه نظامی خوارزمی و تا حدی سلجوقی، نیروهای نظامی مغول که شیوه معیشتی آنان براساس کوچ‌نشینی و زندگی قبایلی بود، جایگزین آنها می‌شدند. در بعضی نواحی، مغولان در شکل دستجات بزرگ نظامی و در پادگانهای دائمی مستقر بودند و مواضع بیلاق و قشلاق آنها نیز در نواحی مجاور این پادگانها تشکیل می‌شد.

آذربایجان، اران و سرانجام آناتولی مهمترین مراکز بزرگ سکونت مغولان شده بود. به همین دلیل بعدها تحول جمعیتی و زبانی این نواحی، و تبدیل آنها به مناطقی ترک نشین و ترک زبان و استقرار پایتخت دولت ایلخانی (مراغه و تبریز) را در همین نواحی شاهد هستیم، هر چند که در آذربایجان زبان ترکی بتدریج در دوره صفویان رایج گردید، مغولان در نواحی تابعه مانند فارس و کرمان و هرات نمایندگانی موسوم به «باسقاق» مستقر کرده بودند که نیروی نظامی اندکی همراه با خانواده‌هایشان با آنان بوده است<sup>(۲)</sup>. در فارس استقرار نیروهای نظامی مغول بیش از هر نقطه دیگری در جنوب مشاهده می‌گردد. بعداً در کرمان نیز نیروی قابل

۱. وصاف الخضره شیرازی، تاریخ وصاف، تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار، تهران،

انتشارات کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری (براساس چاپ بمبئی) ۱۳۳۸، ص ۱۹۲.

۲. همان، ص ۱۴۱.

توجهی از قبایل مغول مستقر شدند. به عکس شمال غربی ایران که مغولان نیروی جمعیتی غالب را تشکیل دادند<sup>(۱)</sup>، در جنوب ایران به صورت قبایل و عشایر کوچ‌رو در آمدند و بیشتر با مردم صحرائشین در آمیختند و ساکن شهرها شدند<sup>(۲)</sup>.

### قبایل مغولی که به ایران آمدند

براساس متون و گزارشهای فارسی از هنگام تشکیل اولین «تمای» ایران تا چهارمین آنها قبایل زیر به ایران آمده‌اند. آنچه که در زیر می‌آید براساس شناسایی بزرگان قبایل بوده و یقیناً کامل نیست.

قوم ایلدورکین - تعدادی از این قوم در بادغیس مستقر بوده‌اند و از بزرگان آنها ملک هندو بیتیکچی است. امیرتومان قراوناس (تما) در بادغیس بوده است.<sup>(۳)</sup>

قوم سلدوس - از این قوم تعداد قابل توجهی به همراه هلاکو به ایران آمده‌اند<sup>(۴)</sup>. مشهورترین سرکردگان این قوم سوغونجاق نوبان بوده است که مدتی در فارس حکومت<sup>(۵)</sup> کرد. رشیدالدین شرح دقیقی از برادر و

۱. ناصرالدين منشي كرماني، *سبط العلي للحضرة العليا*، به تصحيح عباس اقبال، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطير، ۱۳۶۲، ص ۵۸. ۲. و صاف، پيشين، ص ۲۰۲.  
۳. رشيدالدين پيشين، تصحيح عليزاده، صص ۴۵۷ - ۴۵۶.  
۴. همان، ص ۴۵۴.  
۵. جمال‌الدين احمد ابن عنبه، *الفصول الفخرية*، به اهتمام سيدجلال‌الدين محمدارموي، تهران: انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۶۳، ص ۱۷.

برادرزادگان و فرزندان او ارائه کرده است<sup>(۱)</sup>.

قوم جلاير - از قوم جلاير تعداد زيادي به ايران مهاجرت کرده‌اند. از اين قوم جوجي ترملة در دولت مغول مشهور بوده، و پسرش به نام ايلکانونيان همراه هلاکو به ايران آمد<sup>(۲)</sup>. بعدها از نسل او سلسله جلايريان (ايلکانيان) تشكيل شد. اين سلسله در قرن هشتم هجري قمری سراسر عراق عرب را به تصرف خویش درآورد. اين امر نشان می‌دهد که آنان تا چه اندازه از کثرت نفرات برخوردار بوده‌اند. تعدادی از اين قوم نزد مغولان چين<sup>(۳)</sup> و تعدادی نزد بني جفتای بوده‌اند<sup>(۴)</sup>. از اين قوم يرغون به مقام شهنشاهی گرجستان رسیده است. ابوبکر پسر کونجک و تیمور بوقا پسر يرغون در خدمت سلطان محمد خدابنده بوده و صاحب نام شده‌اند. به گزارش<sup>(۵)</sup> رشيدالدين، ايلکانونيان ده پسر داشته که اغلب آنها با هلاکو به ايران آمده‌اند<sup>(۶)</sup>. از جمله هندو قورنويان را منگو به رياست یک تومان منصوب کرد و به ايران فرستاد<sup>(۷)</sup>. او کلای قورجی نیز با هلاکو به ايران آمد. بوقا از امرای مشهور ايلخانان نیز از قوم جلاير بوده<sup>(۸)</sup> است.

قوم اويرات - اويرات‌ها از اقوام بزرگ و معروف مغول بوده‌اند. جوينی گزارش می‌دهد که به همراه هلاکو لشکری از اين قوم به ايران آمده است. از اين<sup>(۹)</sup> قوم کوياک خاتون و اولجای خاتون همسران هلاکو بوده‌اند<sup>(۱۰)</sup>.

۱. رشيدالدين، پيشين، ص ۴۵۴. ۲. ابن عنبه، پيشين، صص ۱۶-۱۷.  
۳. رشيدالدين، پيشين، ص ۱۳۳. ۴. همان، ص ۱۳۵.  
۵. همان، صص ۱۳۶ - ۱۳۷. ۶. همان، صص ۱۳۶ - ۱۳۷.  
۷. همان، ص ۱۴۳. ۸. همان، ص ۱۴۳.  
۹. جوينی، پيشين، ج ۳، ص ۹۲. ۱۰. رشيدالدين، پيشين، ص ۲۲۵.

که با توجه به اهمیت سیاسی و نظامی ازدواج در نزد مغولان که در نتیجه آن قبیله زن با قبیله شوهر متحد می‌شد، می‌توان پی برد تعداد این قوم زیاد بوده است. همسر ارغون خان به نام قوتلوق خاتون نیز از این قوم بوده است<sup>(۱)</sup>. رشیدالدین تعداد دیگری از خاتونهای ایلخانان را برمی‌شمرد که از این قوم بوده‌اند.

و سپس می‌افزاید که از آنان تعداد زیادی به ایران مهاجرت کرده‌اند. پس از زوال<sup>(۲)</sup> دولت ایلخانی در ۷۳۶ ه.ق. اویرات‌ها نیروی قبیله‌ای بسیار قدرتمندی در ایران قرن هشتم شدند و در منازعات ایلخانان رقیب، نقش مهمی ایفا کردند.

قوم بیسوت - این قوم به دلیل آنکه بسیاری از امرای مغول از میان آنها برخاسته‌اند، بسیار مشهور است. جبه‌نویان، سردار معروف مغول از این قوم بوده است. از خویشان او بایجو سردار معروف مغول است که جانشین جورماغون در ایران شد و دولت سلجوقیان روم را مطیع مغولان ساخت. به گزارش رشیدالدین یک تومان لشکر از این قوم در زیر فرمان هلاکو بوده است<sup>(۳)</sup>. رشیدالدین همچنین از این قوم از آوردس فرزند تونکدو برادر جبه‌نویان نام برده است. او به همراه هلاکو به ایران آمد و مأمور محافظت از مرزهای شرقی دولت ایلخانی در هرات و بادغیس شد.<sup>(۴)</sup>

قوم کورولات - از این قوم تعدادی همراه هلاکو به ایران آمده‌اند، از

جمله قراورچی که بزرگ یورت چیان هلاکو بوده،<sup>(۱)</sup> و اویماقوت، جونکقورقین و شیکوکی که جمله ملازم هلاکو بوده‌اند<sup>(۲)</sup>. در زمان آباقا، از این قوم اندوزبوقا نیز صاحب نام شده است<sup>(۳)</sup>.

قوم قنقرات - از قوم قنقرات به گزارش رشیدالدین، آباتای نویان و فرزندان او به ایران آمده‌اند<sup>(۴)</sup>. رشیدالدین در مورد تعداد و زمان ورود آنها گزارشی نداده است.

قوم سالچیوت - از این قوم شیخ سوینجی و برادرش بالتو در دولت ایلخانی معروف بوده‌اند.<sup>(۵)</sup>

قوم انکوت - قایمش خاتون مادر ارغون خان و جین تیمور نماینده جوجی پسر چنگیز در خراسان و خوارزم و مازندران از این قوم بوده‌اند.<sup>(۶)</sup>

قوم تن‌کوت - از این قوم آجورسکورج و پسرش طغرلجه در دولت ایلخانی مقام داشته‌اند<sup>(۷)</sup>.

قوم بایاوت - هنگام عزیمت هلاکو به ایران، توکه بیتیکچی به همراه او بوده است. بلغاخاتون همسر آباقاخان نیز از این قوم به شمار می‌آید. پسر توکه بیتیکچی به نام توک بوری و پسران توک بوری به نامهای توقیاق و رمضان نیز از بزرگان این قوم در دولت ایلخانی هستند.<sup>(۸)</sup>

قوم اورلات - از این قوم، تعداد قابل توجهی در دولت ایلخانی صاحب

۱. همان، ص ۲۱۹. ۲. همان، ص ۲۲۰.

۳. همان، ص ۲۱۹. ۴. همان، ص ۲۹۶.

۵. همان، ص ۴۷۶. ۶. همانجا.

۷. همان، ص ۳۲۹. ۸. همان، صص ۴۶۷ - ۴۶۶.

۱. همان، صص ۲۲۸ - ۲۲۷. ۲. همان ۲۲۹.

۳. همان، صص ۱۵۲ - ۱۵۱، ۵۶۱. ۴. همان، ص ۵۶۱.



مقام بوده‌اند. بزرگ آنان نوداجو بوده که یارگوچی بوده است. پسر او به نام آبشناکی سفیر دولت ایلخانی در دربار قویلای گردید<sup>(۱)</sup>. التیمور از امرای هزاره و برادرش مسعود شحنة شیراز نیز از این قوم بوده‌اند. رشیدالدین جز اینها از تعدادی دیگر نیز نام برده است.<sup>(۲)</sup>

قوم یرغوت - از قوم یرغوت، بیشتر، از مقربان دربار ارغون و پسرش غازان نام برده شده است. از جمله جوجغان اتابک ارغون‌خان، بولغان همسر ارغون خان و بورالغی از نزدیکان غازان‌خان.<sup>(۳)</sup>

قوم یکرین - طایفه‌ای از این قوم همراه هلاکو به ایران آمده است. رشیدالدین در مورد این قوم می‌نویسد که کوه‌نشین شده‌اند.<sup>(۴)</sup>

قوم کرائیت - کرائیت‌ها از اقوام معروف مغول هستند. از این قوم جیرقودای شحنة شیراز بوده و برادران و پسرانش نیز صاحب مقام بوده‌اند.<sup>(۵)</sup> سرقویتی بیگی مادر بانفوذ هلاکو و همسرش دوقوزخاتون از این قوم بوده‌اند. توقتی خاتون جانشین دوقوزخاتون و اوروک‌خاتون همسر ارغون‌خان نیز از کرائیت‌ها هستند.<sup>(۶)</sup> توکوبیتی‌کچی از این قوم با هلاکو به ایران آمد و علیناق از کرائیت‌ها در دولت ایلخانی صاحب مقام بوده است.<sup>(۷)</sup>

قوم منکقوت - هنگام عزیمت هلاکو به ایران، قودوسون از قوم منکقوت همراه او بوده است و پس از آن کسانی چون منکقودای و پسرش

۱. همان، ص ۲۲۳
۲. همان، ص ۴۲۵
۳. همان، صص ۲۳۴ - ۲۳۳
۴. همان، ص ۳۴۵
۵. همان، ص ۳۵۷
۶. همان، ص ۲۷۲
۷. همان، ص ۲۸۵

قتلغ شاه نوبان، هولقونویان و تعدادی دیگر مقاماتی چون امیر هزاره و ریاست قراوناس و کشیک دربار را داشته‌اند. هوشیدای شحنة بغداد نیز از این قوم بوده است.<sup>(۱)</sup>

قوم نکوز - رشیدالدین از این قوم چند تن را به عنوان امیر هزاره نام برده است. ولی می‌افزاید که اگر چه افراد مشهور و معتبر از آنها نه تنها اندک هستند، ولی تعداد این قوم در ایران بسیار می‌باشند.<sup>(۲)</sup>

به جز اقوامی که در فوق به آنها اشاره شد، رشیدالدین از بزرگان تاتار نیز نام برده است. آنان اغلب فرماندهی لشکریان را برعهده داشته‌اند. اما او متذکر می‌شود که فقط سی خانه از آنها در ایران هستند و بیشتر تاتارها درالوس جوچی می‌باشند.<sup>(۳)</sup> رشیدالدین از اقوام جوریات (جاجیرات)<sup>(۴)</sup>، تایجوییت<sup>(۵)</sup> و هوشین نیز نام برده، و در مورد هوشین می‌افزاید بیشتر آنها در خدمت بنی جوچی هستند<sup>(۶)</sup>. از قوم سونیت نیز تعدادی در ایران بوده‌اند که نام آورترین آنها جرماغون فرمانده دومین «تمای» ایران بوده است.<sup>(۷)</sup> رشیدالدین از لشکریان اویغور و قارلوق نیز نام برده است که قبل از هلاکو به ایران آمده بودند<sup>(۸)</sup>. علاوه بر لشکرهایی که قبل از هلاکو به ایران آمده‌اند و لشکریانی که با او بوده‌اند، قویلای نیز هزار نفر را به کمک او فرستاده است.<sup>(۹)</sup>

۱. همان، صص ۵۱۱ - ۵۰۹
۲. همان، ص ۳۶۹
۳. همان، صص ۱۹۳ - ۱۸۶
۴. همان، ص ۵۴۷
۵. همان، ص ۴۹۶
۶. همان، صص ۴۴۱ - ۴۴۰
۷. همان، ص ۱۴۹ و به بعد.
۸. همان، ص ۱۵۴
۹. رشیدالدین، پیشین، ج ۲، تصحیح بهمن کریمی، ص ۷۳۳.

اگرچه مورخ دقیقی چون رشیدالدین گزارشی طولانی از قبایل ترک و مغول و تعلق آنها به هزاره‌ها و تومانها می‌دهد و مراتب عالیۀ نظامیشان را برمی‌شمارد، لیکن توضیحی در مورد وضعیت معیشتی و اجتماعی آنها و به طور کلی سازمان یافتن نظام قبایلی آنها ارائه نمی‌کند.

رشیدالدین در موارد گوناگون به بیلاق و قشلاق کردن عشایر مغول یا محل مأموریت و سکناى آنها اشاره کرده است. ولی چنین به نظر می‌آید که تغییر و تبدیلهای پی در پی و سریع لشکرهایی که یکی پس از دیگری به ایران می‌آمده‌اند و سازماندهیهای جدیدی که از آنها صورت می‌گرفته، تا مدتها ارائه شکل ثابت و پایدار آنها را مشکل می‌ساخته است. اگر بخواهیم براساس تحقیقات و لادیمیرتسوف در مورد نظام اجتماعی مغولان و سازمان اجتماعی آنان در ایران قضاوت کنیم، به دلیل فقدان مدارک کافی چنین کاری بسیار مشکل است و لاقلاً می‌توان گفت تا زمانی که اردوهای مغول در ایران تأسیس نشده بودند، چنین کاری به سختی صورت خواهد گرفت. اردوها که واحدهای اداری و مالی لشکرهای مغول بوده‌اند، زیر نظر خاتونهای بزرگ و شاهزادگان قرار داشتند و «امیران اردو» از جانب آنان به اداره آنها می‌پرداخته‌اند. از آنجا که لشکریان اعزامی به ایران از اولوس اربعه و از اردوهای خوانین آنها آمده‌اند، محتمل است که تا مدتها پیوستگی سازمانی لشکرهای مقیم ایران با اردوهای اصلی در مغولستان، ترکستان و دشت قبیچاق حفظ شده باشد.

پیدایش منصب ایلخانی

با استقرار هلاکوخان در ایران، نخستین اردوهای دائمی مغول زیر نظر خاتونهای او تشکیل شد و جانشینانش نیز به این کار ادامه دادند. در غیاب سازمان مستقل قبایل مغول به نظر می‌آید که اردوها و منصب ایلخانی عهده‌دار دفاع از منافع اقتصادی و حراست از موقعیت اجتماعی آنها بوده است. وظیفه‌ای که پیش از این رئیس قبیله انجام می‌داد و اکنون ایلخان.

هلاکو موفق به تأسیس سلسله‌ای شد که بنی هلاکویا چنان که مشهور است «ایلخانی» نام گرفته است. آیا این عنوان به رابطه فرمانروای مغول در ایران با قبایل مغول ساکن در این سرزمین مربوط بوده است، یا به طور کلی به فرمانروایی او مربوط می‌باشد؟ به نحو شگفت‌انگیزی انعکاس این عنوان، در منابع متفاوت و متغیر است. خواجه نصیرالدین طوسی در *تسنوخ نامه ایلخانی* که آن را در فاصله سالهای ۶۵۴ تا ۶۵۶ ه.ق. نوشته، عنوان و لقب «ایلخان» را در مورد او به کار نبرده و او را «پادشاه جهان» می‌نامد<sup>(۱)</sup>. *تاریخ فخری*<sup>(۲)</sup> و *نظام‌التواریخ*<sup>(۳)</sup> نیز که در نیمه دوم قرن هفتم نوشته شده‌اند. عنوان «ایلخان» را به کار نبرده‌اند. *تاریخ گزیده*<sup>(۴)</sup> از متون

۱. خواجه نصیرالدین طوسی، *تسنوخ نامه ایلخانی*، با مقدمه و تعلیقات مدرس رضوی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳، ص ۱۳.

۲. محمدبن علی بن طباطبائی (ابن طقطقی)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چاپ دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰، ص ۴۵۱ و به بعد.

۳. قاضی بیضاوی، *نظام‌التواریخ*، به تصحیح بهمن میرزا کریمی، تهران: انتشارات علمی، بی‌تا، ص ۹۴.

۴. حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، به سعی ادوارد بروان، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۱، ص ۵۵۸ و به بعد.

نیمه اول قرن هفتم هجری، عنوان ایلخان را به کار نمی برد. مسامرة الاخبار از هلاکو با عنوان «پادشاه» یاد می کند<sup>(۱)</sup> و مسالک الابصار نیز او را «ملک تتر» مخاطب ساخته است<sup>(۲)</sup>. در بعضی از منابع دیگر عنوان ایلخان، به نحوی که چندان محل تأکید نباشد، مشاهده نمی گردد.

جوینی در جلد سوم جهانگشا، در دو جا از هلاکو با عنوان «پادشاه» یاد می کند<sup>(۳)</sup>. اما در همین جلد در دو جای دیگر<sup>(۴)</sup> برای او عنوان ایلخان را به کار برده و علامه قزوینی مصحح دانشمند کتاب، متذکر شده که این واژه در همه نسخ نیست و فقط در دو نسخه (نسخه ح و آ) آمده<sup>(۵)</sup> که نسخه «ح» نیز از نسخ مقدم نیست. در جامع التواریخ عنوان ایلخان محل تأکید نیست. در جلد دوم این کتاب، این لقب خطاب به ارغون به کار رفته است<sup>(۶)</sup>. مؤلف تاریخ شاهی که از منابع تاریخی کرمان است، فقط در چند جا از هلاکو با عنوان ایلخان یاد می کند<sup>(۷)</sup>. ابوالغازی بهادرخان، مؤلف شجرة الاتراک، اگر چه متذکر می شود که هلاکو را ایلخان نامیده اند، ولی

این لقب را برای او و آباقا به کار نبرده است<sup>(۱)</sup>. ابن فوطی در اثر ارزشمند خود به نام مجمع الآداب و معجم الالقاب در دو جا کلمه «ایلخانیون» را به کار برده، اما بیش از آن مطلبی ندارد<sup>(۲)</sup>.

ابن بی بی نیز در الاوامر العلائیه اشعاری دارد که اصل آن از شاهنامه ابن بی بی است. او در اینجا آباقا را ایلخان می نامد<sup>(۳)</sup>. حتی سکه ها نیز در این مورد وضعیت روشنی ندارند. براساس سکه های به دست آمده، برای هلاکو لقب قآن و در مواردی «ایلخان معظم» آمده، و برای آباقا لقب «قآن» و برای بقیه بنی هلاکو، لقب «سلطان» و «خان» ذکر شده است.

گیخاتو نیز «ایرنجین تورجی» لقب داشته است<sup>(۴)</sup>. هندوشاه نخبجوانی در کتاب دستورالکاتب فی تعیین المراتب که برای راهنمایی دبیران در نامه نگاری رسمی تدوین شده، کلمه<sup>(۵)</sup> ایلخان را در یک جا با قآن مترادف ساخته و در جایی دیگر آن را با سلطان و القاب اسلامی همراه

1. Abul Ghazi, Ibid, p. 241.

۲. کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن تاج الدین معروف به ابن فوطی، تلخیص مجمع آداب فی معجم الالقاب، ج ۴، الدكتور مصطفی جواد، بی جا، وزارة الثقافة القومي، بی تا، صص ۱۵۵-۱۵۶

۳. محمد جواد مشکور، اخبار سلاجقه روم، تهران: کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۵.

۴. سیدجمال الدین ترابی طباطبایی، سکه های شاهان اسلامی ایران ج ۲، بی جا، انتشارات موزه آذربایجان، ۱۳۵۰، ص ۷۷.

۵. محمد بن هندوشاه نخبجوانی، دستورالکاتب فی تعیین المراتب، جزء اول از جلد یکم، به سعی عبدالکریم علی اوغلی علی زاده، مسکو، انتشارات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان (سابق)، ۱۹۶۲، ص ۱۴۱.

۱. محمود بن محمد آفسرابی، تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایره الاخبار، به اهتمام عثمان توران، چاپ دوم، تهران انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲، ص ۶۱.

۲. ابن فضل الله العمري، مسالک الابصار فی مسالک الامصار، السفر السابع والعشرون، يصدره فؤاد سزگین، فرانکفورت، معهد التاريخ العلوم العربية و الاسلاميه، ۴۰۹ هـ. ق. ۱۹۸۹ م.

ص ۲۵۷. ۳. جوینی، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۸.

۴. همان، صص ۱۳۰ - ۱۳۶.

۶. رشیدالدین، پیشین، ص ۷۸۶.

۷. مؤلف ناشناس، تاریخ شاهی قرا ختانیان، به تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵، ص ۷۹.

گردانیده<sup>(۱)</sup> که نشان می‌دهد احتمالاً آن را برای آن دسته از ایلخانان که مسلمان بوده‌اند، در نظر داشته است. ابوالفرج در موارد معدودی لقب ایلخان را برای هلاکو به کار می‌برد<sup>(۲)</sup>. ابن فوطی که پیش از این به او اشاره شد، در *حوادث الجوامع* هنگامی که هلاکو در سال ۶۵۱ ه.ق. از جیحون عبور می‌کرد، لقب قآن را در مورد وی به کار برده است.<sup>(۳)</sup>

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که کاربرد لقب ایلخان، دارای صورت یکسان و مشخصی نیست. این در حالی است که استعمال امروزه این واژه برای دولت بنی هلاکو بسیار متداول است. هووارث در جلد سوم تاریخ مغول در این مورد توضیحی به شرح زیر دارد «در عصر منگو، هلاکو خود را خان نامیده، اما پس از به قدرت رسیدن قویلای، او خود را ایلخان خواند و جانشینانش نیز چنین کردند. کاترمر عقیده دارد که ایل در لغت ترکی جغتایی و در فارسی به معنی ملت، قبیله و مردم است. این لغت به صورت صفت است و معنی تابع و وابسته می‌دهد. کاربرد این لغت نزد مغولها بدون شک به معنای خان مردم یا ملت است. و صاف ایل را به معنای بزرگ آورده و ایلخان یعنی خان بزرگ. فران Fraehn پیشنهاد می‌کند که این واژه به معنای تابع خان بزرگ باشد. او همچنین خان قوی و فعال را نیز مطرح می‌نماید. وارتان Vartan لقب الغان Elghan به کار برده و به عقیده بروسه، این لغت در زبان گرجی به صورتهای Ehdjin , Eldjin

۱. همان، ص ۱۳۸.

۲. غریغوریوس ابوالفرج اهرون (ابن عبری)، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه محمدعلی تاج بخش و حشمت‌الله ریاضی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳، ص ۳۴۰، ۳۱۴.۳. ابن فوطی، *الحوادث الجامعة والتجارب الناقعه فی المائه السابعة*، بغداد: المكتبة

العربیة، ۱۳۵۱ ه.ق. ص ۳۶۷.

وارد شده است. در مورد ایلخان، معنای شاهزاده صلح نیز آمده است.<sup>(۱)</sup> به نظر می‌آید که از همین متن، معنای رایج ایلخان در فارسی که به معنای «خان تابع» است، وارد شده باشد<sup>(۲)</sup>. تصور بر این است که چون فرمانروایان مغول در ایران از خان بزرگ چین فرمان حکومت می‌گرفته‌اند، تابع آنان بوده‌اند. این سخن چندان استحکامی ندارد. فاصله طولانی چین و ایران و حضور دشمنانی چون بنی جغتای، در حد فاصل آنان، هیچ‌گاه اجازه نمی‌داده است که این رابطه فعال باشد. جایگزینی پی در پی سلاطین مغول ایران از احمد تا غازان نیز فرصتی را جهت کسب نظر خان حاکم چین فراهم نمی‌کرد.

معمولاً او همان کسی را که به قدرت رسیده بود، تأیید می‌نمود. او حتی برای گیخاتو، لقب ایرنجین تورجی را فرستاد. اتفاقاً از زمان غازان که رابطه با چین قطع شد، و قویلای نیز درگذشت، لقب ایلخان رواج بیشتری یافته است. لازم به تذکر است که در آشوب و اغتشاشهای پس از ابوسعید (۷۳۶ ه.ق.)، چند تن خود را ایلخان نامیده‌اند، و بر این عنوان نیز از سوی قبایل و امرای حامی آنها تأکید شده است. در حالی که تعدادی از این مدعیان منصب ایلخانی، از بنی هلاکو نبوده‌اند.

بررسی استنادی و لغوی ایلخان تا اینجا چندان روشنی بخش نبوده است. لذا یافتن اولین کاربردهای واژه ایلخان در نزد مغولان، می‌تواند

1. Henry Howorth, *History of the Mongols from the 9th to the 19th Century*, Part III, *The Mongols of Persia*, New York, pub. Burt Franklin, n.d. p. 2114.۲. ج. ساندرز، *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، چاپ دوم، تهران:

انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱، ص ۶.

راهگشا باشد. براساس *الاوامرالعلائیه*<sup>(۱)</sup>، نوشته ابن بی بی و مختصر *سلجوقنامه*<sup>(۲)</sup>، اولین بار لقب ایلخان برای باتو خان به کار رفته است. به گزارش رشیدالدین، از این لقب برای توقتا از دیگر فرمانروایان بنی جوچی نیز استفاده شده است<sup>(۳)</sup>. کاربرد لغت ایلک خان، برای ملوک قراخانیه که چند قرن قبل بوده اند، اهمیتی در اینجا ندارد. زیرا هیچ رابطه ای میان دولت مغولان و قراخانیان وجود ندارد. حدس نگارنده بر این است که کاربرد غیردقیق لقب ایلخان برای سلاطین مغول ایران، در آغاز به خاطر رقابت بالوس جوچی بوده است.

رقابت میان دو دولت مغولی ایران و دشت قیچاق، نقش اساسی در تحولات نواحی غربی امپراتوری مغول داشته و سپس به دلیل توسعه و پیشرفت نظام قبایلی در ایران، نزد امرا و عشایر مغول واژه ایلخان معادل ریاست عالیة قبایل و عشایر را یافته است. چنان که کاربرد کنونی ایلخان در عشایر قشقایی و بختیاری نیز به همین صورت می باشد. مؤلف تاریخ *جهان آرا*<sup>(۴)</sup> در این باره می نویسد: «چون عنوان یرلیغها در ایام او (هلاکو) به نام قآن و امور مالی به ارغون آقا متعلق بود، بنا براین به ایل خان یعنی حاکم الوس اشتهاار یافت. از نظر نسب شناسی اقوام ترک و مغول، ایلخان یکی از اجداد مغولان بوده است. رمزی مؤلف کتاب *تلفیق الاخبار* معتقد

۱. ناصرالملله و الدین یحیی بن محمد بن علی الرغدی (ابن بی بی)، *الاوامرالعلائیه فی الامور العلائیه*، به کوشش عدنان صادق ارزوی، آنکارا، انجمن تاریخ ترک، ۱۹۵۶، صص ۵۳۴-۵۳۰.  
۲. ابن بی بی، *مختصر سلجوقنامه*، صص ۲۴۳ - ۲۴۷ - ۲۵۸.

۳. رشیدالدین، پیشین، ج ۱، صص ۵۳۱ - ۵۳۰.

۴. قاضی احمد غفاری، *تاریخ جهان آرا*، به اهتمام مجتبی مینوی، تهران، کتابفروشی حافظ،

است که ذکر ایل خان ابتدا در *روضه الصفا* آمده و او از خوانین قدیم مغول به شمار می آید.<sup>(۱)</sup>

اما پیش از آن شرف الدین علی یزدی در *مقدمه ظفرنامه* که موسوم به *تاریخ جهانگیری* است از ایل خان نام برده است<sup>(۲)</sup>. اهمیت ایلخان در *نسب نامه* ترک و مغول در این است که او آخرین فرمانروای آنان قبل از رفتن به ارکنه قون به شمار می آید. پس از رفتن به پناهگاه کوهستانی ارکنه قون - که به خاطر شکست از دشمنان صورت گرفت - مغولان دو دسته شدند. دسته ای مغول نیرون یا مغول خالص نامیده شد که بعضاً آن را قیان می نامند و دسته ای دیگر مغول در لکین یا مغول غیراصیل است که گاهی نیز نکوز نامیده شده است. رشیدالدین متذکر شده است که از نکوز، و قیان در ایران بسیار هستند.<sup>(۳)</sup>

در صفحات قبل اسامی تعدادی از این قبایل ذکر شد. رشیدالدین در اثر خود *جامع التواریخ* فهرست مفصلی از اقوام مغول نیرون و در لکین به دست می دهد که اکثر آنها با قبایلی که به ایران آمده اند، قابل انطباق است. بدین ترتیب از دیدگاه قبایل مغول ساکن ایران، ایل خان منصبی بوده که ریاست بر کل قبایل مغول اعم از اصیل و غیراصیل داشته و آنان می توانسته اند در قوریلتهای انتخاب او مشارکت داشته باشند. کما اینکه سلاطین مغول ایران موسوم به ایلخانان با قوریلتهای امرای مغول بدین مقام می رسیده اند. همچنین حدس نگارنده بر این است که اگر چه در آغاز،

۱. میرمحمد سید برهان الدین خواوند شاه معروف به میرخواند، *تاریخ روضه الصفا*،

جلد ۵، تهران، انتشارات کتابفروشی های مرکزی، خیام و پیروز، ۱۳۳۹، ص ۳۴۱.

۲. شرف الدین علی یزدی، *تاریخ جهانگیری*، نسخه خطی، برگ ۲۷۵.

۳. رشیدالدین، پیشین، ص ۱۱۶.

کاربرد واژه ایلخان در رقابت با خوانین دشت قبچاق بوده، لیکن توسعه کاربرد آن به خاطر انطباق با خواست قبایل ترک و مغول ساکن ایران بوده است. این قبایل اگر چه در سراسر دولت ایلخانی صاحب نفوذ بوده‌اند، اما در اواخر این دولت و بخصوص پس از ابوسعید اقتدار کامل یافته، و تا زمان صفویه نقش اصلی را در تحولات سیاسی ایران برعهده داشته‌اند. آنچه مؤید این نظریه است آنکه، عنوان ایلخان که جد اعلائی مغولان اصیل و غیراصیل بوده، در منابعی چون، *روضه‌الصفاء*<sup>(۱)</sup> *شجرة‌الانترک*<sup>(۲)</sup>، *جهان‌آرا*<sup>(۳)</sup> و *حبيب‌السير*<sup>(۴)</sup> آمده است. اما در *تاریخ سوری* نامی از آن برده نشده است<sup>(۵)</sup>. در نتیجه می‌توان چنین نتیجه گرفت که عمومیت یافتن واژه ایلخان براساس گزارش ترکی تاریخ مغولان است نه روایت مغولی. چنان که می‌دانیم اولین کسی که از خوانین قدیم مغول لقب قآن گرفته، بوزنجرخان است.<sup>(۶)</sup>

براساس اعتقاد مغولان، تنها کسانی که از نسل بوزنجرخان باشند، حق رسیدن به منصب خانی را دارند. در انتخاب قآنان مغول نیز عموماً آن

۱. میرخواند، پیشین، صص ۱۸-۱۷.

2. Abul Ghazi, Ibid, p.p. 30-40

۳. قاضی احمد غفاری، پیشین، ص ۴۲.

۴. غیاث‌الدین همادالدین الحسینی معروف به خواند میر، *تاریخ حبيب‌السير*، ج ۳، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲، ص ۱۰.

۵. پل پلوی، *تاریخ سوری مغولان*، ترجمه شیرین بیانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، صص ۱ و ۲۰.

۶. م.م. رمزی، *تلفیق‌ال‌اخبار و تلفیح‌الآثار فی وقایع قزان و بلغار و ملوک‌التتار*، اورنبرگ، بی‌تا، ۱۹۰۸، ص ۳۴.

دسته از اشراف که از نسل بوزنجر بوده‌اند، مشارکت داشته‌اند. بدین ترتیب تفاوت منصب قآنی و ایلخانی به لحاظ نحوه انتخاب مشخص است، و می‌توان به سادگی به منافع رؤسا و امرای قبایل ترک و مغول در تکوین منصب ایلخانی پی برد. در پایان این گفتار لازم به تذکر است که ذکر لقب قآنی برای هلاکو مربوط به حد فاصل مرگ منگوتا جلوس قوییلای می‌باشد که هلاکو نیز در آن زمان ادعای قآنی داشته است. چنان که در مناقب او حدالدین نیز موقتی بودن این لقب برای هلاکو مورد توجه قرار گرفته است.<sup>(۱)</sup>

آنچنان که از *تاریخ شاهی*، *کرمان*<sup>(۲)</sup> و *سمط‌العلی*<sup>(۳)</sup> برمی‌آید، لفظ ایلخان در فاصله سالهای ۶۵۳ تا ۶۵۸ ه.ق. برای هلاکو به کار رفته است. یعنی دوره‌ای که او در صدد بوده از مرگ باتو (۶۵۳ ه.ق.) که لقب ایلخانی داشته، استفاده کند، و موقعیت او را کسب نماید. اما با مرگ منگو، هلاکو نیز ادعای قآنی کرده و آنگاه که قوییلای به منصب قآنی رسید، هلاکو با او موافقت کرد و به نوشته شیرین بیانی به نقل از *جامع‌التواریخ*، تصحیح علیزاده، قوییلای لقب «ایلخانی» را برای هلاکو فرستاد.<sup>(۴)</sup>

۱. اوحدالدین حامدبن ابی‌الفخر کرمانی، *مناقب*، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۷۱.

۲. *تاریخ شاهی قراخانیان*، صص ۸۳، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۱۰، ۱۳۹.

۳. ناصرالدین منشی، *کرمانی*، پیشین، ص ۲۵.

۴. شیرین بیانی، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، «از تشکیل حکومت منطقه‌ای مغولان تا تشکیل دولت ایلخانی»، ج ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷، ص ۳۴۹.